

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه پنجم: ۹۲ / ۸ / ۹

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. (حشر-۲)

وَكَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَابُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ. (حشر-۳)

مقدمه

بحث ما درباره اولین نکته اجتماعی مطرح شده در سوره حشر بود. گفتیم: اولین مسأله ای که خدا در این سوره بیان می کند، جریان برخورد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با یهودیان بنی نضیر است. یهودیان بنی نضیر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلان جنگ کردند و زمانی که دیدند قدرت مقابله با مسلمین را ندارند، امان خواستند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم صلح با آنها را پذیرفت به این شرط که از مدینه خارج شوند. آنها هم از مدینه خارج شدند و به سمت شام رفتند. بحث امروز درباره امنیت اجتماعی است.

مسأله ای که در علوم اجتماعی تحت عنوان یک اصطلاح مطرح شده است، مسأله امنیت اجتماعی است که با امنیت فرد متفاوت است؛ هر چند در عرف به امنیت فردی هم، امنیت اجتماعی گفته شده است. پس امنیت فردی به این اعتبار امنیت اجتماعی است؛ اما در اصطلاح علوم اجتماعی، امنیت اجتماعی عبارت است از آنچه که پیوندها و اتصالات اجتماعی در قالب آن محفوظ بماند؛ زیرا به هر حال یکی از ضروریات زندگانی انسان، تشکیل جامعه است.

جامعه به عنوان و اعتبار اجتماع و همزیستی مردم موضوعیت دارد صرف نظر از اینکه ظرفی برای زندگی مردم هم می باشد. برای اینکه گسست اجتماعی ایجاد نشود و مردم از یکدیگر جدا نشوند. بنابراین باید این وحدت محفوظ بماند و برای حفظ این وحدت باید انسانها در مقابل تهاجمات دشمنان و حیوانات ایستادگی کنند و دفاع کنند و چون تنها از عهده این کار بر نمی آمدند، به زندگی همزیستی و اجتماعی روی آوردند.

قبلاً بحثی را مطرح کرده ایم که منشأ پیدایش اجتماع چه بوده است؟ آیا فطرتاً دور هم جمع شده اند و یا از روی نیازهای مختلف، دور هم جمع شده اند؟

در این مورد دو نظریه بین فلاسفه وجود دارد؛

۱. غالب فلاسفه یونان معتقد بودند که انسان بالطبع مُدنی است. یعنی در فطرت و غریزه بشر، با

هم بودن وجود دارد. و انسان در زندگی، نیاز به جمع و مساعدت بنی نوع خود دارد.

۲. برخی می گفتند: جمع زیستی جزء فطرت و غریزه انسان نمی باشد. و بعد بر اساس نیازی که بشر در زندگی جمعی داشته، دور هم جمع شده اند. لذا واحدهای اجتماعی که تشکیل شده است، بر اساس نیاز جامعه بوده است.

اول چیزی که باعث شد انسانها دور هم جمع شوند، مسأله دفاع بوده است و چون این کار به صورت دست جمعی انجام می شده است، کم کم دور هم جمع شدند و اجتماعات اولیه بشری به نام قبیله و طائفه شکل گرفت.

اولین واحد اجتماعی بشر که قدیمی ترین واحد اجتماعی است، قبیله بوده است. که از ماده قبله است؛ زیرا انسانهای اولیه که قبیله تشکیل می دادند، برای اینکه از شر دشمنان و حیوانات درنده در امان باشند، خانه های در وسط قله ها و کوه هایی که از هر طرف در امان است و فقط یک طرف آن درّه باز بوده است. مردم دربهای خانه های خود را به سمت همان فضای باز قرار می دادند که اگر حیوانی یا دشمنی از آنجا حمله کرد، همه مردم بتوانند با هم به دفاع برخیزند.

به عبارت دیگر؛ در قدیم مردم برای حفظ کردن خود از درندگان و یا دشمنان، درّه هایی را که فقط یک راه ورودی داشت، برای زندگی انتخاب می کردند. و برای اینکه غافلگیر نشوند. در بهای منزلهایشان را به همان سوی ورودی درّه می ساختند. و لذا به چنین اجتماعاتی قبیله إطلاق گردید.^۱ از طرفی مردم در مقابل آنچه وحدت را از بین ببرد و مانع دفاع از اجتماع باشد، موضع گیری کرده زیرا آنرا آسیب امنیت اجتماعی می دانند.

در سوره مبارکه حشر اولین بحث همین مسأله دفاع از امنیت ملی و اجتماعی است که به قضیه منافقان مدینه به سرکردگی عبدالله بن اُبی^۲ و یهودیان مدینه و یثرب و بخصوص قبیله بنی قریظه پرداخته است.

در مدینه سه قبیله بنی نضیر، بنی قین قاع و بنی قریظه از یهودیان وجود داشته است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به خاطر خیانت کردن این قبائل، آنها را از مدینه اخراج کردند که اولین قبیله ای که اخراج شد، قبیله بنی نضیر بود و به همین خاطر اسم این سوره را حشر گذاشتند؛ زیرا حشر یعنی کوچ کردن.

در جامعه مسلمان اولین مرحله کاربردی نفاق که پیش آمد، همین جریان منافقان مدینه و یهودیان این سه قبیله بود است.

^۱ قبیله از ماده قبله می باشد که به تعبیر حضرت امام خمینی (قدس سره)، قبله مصدر میمی است. و دلالت بر حالت و طرز ایستادن یا نشستن خاصی دارد. و اینکه به کعبه إطلاق قبله شده است، به خاطر ایستادن مسلمان به سمت آن می باشد.

^۲ در مورد عبدالله بن اُبی باید گفت: وی اولین منافق در اسلام است که شیعه و سنی در این زمینه با هم اتحاد نظر دارند.

نفاق عبارت است از وجود جریان غیر خودی و اجنبی در درون جامعه و نظام اجتماعی
هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا
أَنْهُمْ مَبْعُوثُهُمْ خُصُونَهُمْ مِّنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ
يُؤْتُهُمْ بَأْيَدِيهِمْ وَآيَدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. (حشر- ۲)

اولین نقطه اجرایی نفاق و در واقع در مقام تبیین دو جریان نفاق در میان مسلمین است. خوب با توجه
به این که نفاق، آسیب و آفت امنیت اجتماعی است و به صورت یک ویروس عمل می کند. اینکه
منافق به ویروس تشبیه شد، به خاطر این است که منافق یک عامل داخلی است که ناشناخته است و
باعث گسست و پراکندگی در جامعه اسلامی می گردد.

پس اولین آفت در مسائل اجتماعی، جریان نفاق می باشد.

انواع نفاق

دو نوع نفاق داریم؛

۱. نفاقی که عنصر منافق جزء خود جامعه است مانند: منافقان مدینه به سرکردگی عبدالله بن اُبی.

۲. نفاقی که عنصر منافق جزء جامعه نیست بلکه هم پیمان است مانند: یهودیان بنی نضیر.

داستان بنی نضیر از دو جهت مربوط به جریان نفاق است.

۱. هماهنگی سرکرده منافقین مدینه (عبدالله بن اُبی) با سران بنی نضیر.

۲. جریان خود قوم بنی نضیر؛ زیرا اینها افرادی بودند که در حقیقت با پیغمبر پیمان داشتند.

نتیجه اینکه در صدر اسلام هر دو مدل نفاق در جامعه مسلمین وجود داشت.

داستان بنی نضیر

در مدینه سه قبیله بنی نضیر، بنی قین قاع و بنی قریظه از یهودیان وجود داشت.

سابقه یهودی ها در شهر یترب، از اعراب بیشتر بوده است؛ زیرا آنها بر اساس آموزه های کتاب
مقدس خود فهمیده بودند که پیامبر آخرالزمان (صلی الله علیه و آله و سلم) در سرزمینی است دارای
نخلها که در بین تپه های سنگی است. رصد کردند دیدند که دو نقطه چنین است. یک نقطه همین
یترب و مدینه بود و یک نقطه سرزمین خیبر و فدک است.

یهودیهها به این دو منطقه کوچ کردند تا بتوانند در حکومت پیامبر آخرالزمانی سهمی باشند.^۳

^۳ برخی از محققین معتقدند هدف اصلی یهود دو چیز بود که در طول یکدیگر انجام می شد؛

آنها با خود برنامه ریزی کرده بودند که در مرحله اول پیامبر را از خود کنند. حتی برای این کار، عبدالله بن عبدالمطلب را که از بازرگانان
بود، شناسایی کرده بودند و می دانستند که وی پدر پیامبر آخرالزمان است و از آنجا که اعتقاد یهود این است که نسل از طرف مادر منتقل می
شود، دختری زیبا از یهود را برای جذب عبدالله به خدمت گرفتند تا بدین وسیله بتوانند ادعا کنند پیامبر آخرالزمان، یهودی است.

ولی از آنجا که موفق به پیاده کردن طرح خود نشدند، رو به برنامه دوم، یعنی حذف رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و کشتن ایشان
آوردند و در هر فرصتی خواستند ایشان را به شهادت برسانند. در نهایت هم توسط یک زن یهودی ایشان را مسموم کرده و به شهادت

عربها یعنی قبیله اوس و خزرج بعدها به مدینه آمدند. این افراد از یمن آمدند و در واقع جاماندگان جریان سیل عرم هستند و بسیاری از عربهای عراق و شامات و مصر هم از همین گروه می باشند و قبل از آن عراق مرکز آشوریان، شام مرکز فینیقیها و مصر مرکز قبطی ها بود.

همانطور که گفتیم یهودیها قبل از عربها وارد آن سرزمین شدند و لذا جاهای خوب و حاصلخیز را آنها گرفته بودند. عربها هم که آمدند در واقع به عنوان کارگر و مزدور، در خدمت یهودیها قرار گرفتند تا اینکه جمعیت عربها بیشتر از یهودیها بود و لذا یهودیها به وحشت افتادند و به ساختن بناها و قلعه های مستحکم پرداختند تا اگر عربها قصد حمله داشتند، بتوانند از خود دفاع کنند.

و از آنجا که عدّه اعراب از یهودیان زیادت‌تر شد و ممکن بود علیه یهودیان قیام کنند، آنها شروع به اختلاف افکنی بین عربها کردند.

جریان اختلاف افکنی یهود به صورت برنامه ریزی شده انجام می شد. به این صورت که وقتی فصل برداشت محصول بود سعی می کردند عربها با هم در صلح باشند و به کسب درآمد برای خود و اربابان یهودی خود پردازند و بعد از آن بین آنها اختلاف می انداختند تا هم به خود مشغول شوند و هم تعدادشان کم شود و هم درآمد خود را در راه کشتن یکدیگر هزینه کنند.

پس یهودیان عزیز مدینه و یثرب بودند و اعراب ذلیل‌های این دو شهر. همانطور که در خطبه حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به این نکته اشاره شده است که در جلسه گذشته به این بحث اشاره کردیم.^۴

وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مدینه شدند، برخی از قبائل عرب و نیز یهودیان به پیامبر ایمان نیاوردند و فقط ایشان را در حدّ یک حاکم قبول کردند و منشوری را که پیامبر تنظیم کرده بود را امضاء کردند که طبق آن این اقوام در حمایت مسلمان قرار می گرفتند و در عوض آنها نمی بایست علیه مسلمان با دشمنان هم پیمان شوند و در جنگها هم باید از مسلمان حمایت کنند.

در جنگ بدر وقتی قریش به مسلمان حمله کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) توانست با عدّه کمی بر قریش پیروز شود، یهودیان دانستند که ایشان همان پیامبر آخرالزمان است و لذا برخی از آنها به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آوردند.

رساندند. یکی از تلاشهای یهودیان برای اجرای این طرح، به راه انداختن جنگ احزاب به کمک کفار و مشرکان بود. جریان قبیله بنی نضیر هم در ضمن این جنگ پیش آمد.

۴ حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطاب به انصار اینطور فرمودند: شما برگ چین یهودیان بودید و آب گندیده می خوردید و پدر من، حضرت محمد بن الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به شما عزّت داد و از ذلت یهودیان نجاتتان داد.

در جنگ احد که مسلمین شکست خوردند، عدّه ای از یهودیان که به کمک مسلمین آمده بودند، کشته شدند و این باعث شد در دل یهودیانی که به ایشان ایمان آورده بودند، شک بوجود آمد که شاید این فرد، یک شخص عادی است و به اسم پیامبر دارد بر مردم حکومت می کند.

بعد از جنگ احد کعب بن اشرف، رئیس قبیله بنی نضیر، به همراه چند نفر از شیوخ قبیله رفتند مکه نزد ابوسفیان و با وی قرارداد بستند که وی یهودیان را کمک کند تا بتوانند در مدینه، رسول اکرم با به شهادت برسانند و بعد از آن ابوسفیان با سپاهیان وارد مدینه شود و آن شهر را تصرف کند و در اختیار یهودیان قرار دهد. همانطور که ملاحظه شد، این قرارداد بین یهودیان و ابوسفیان بعد از قراردادی بود که با پیامبر بسته بودند. پس در واقع این حرکت یهودیان، یک حرکت منافقانه بود که باعث از بین رفتن امنیت جامعه دینی می شد.

در اینکه چطور رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از جریان این توافق آگاه شدند، دو نظریه وجود دارد؛

۱. توسط جبرئیل به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی گردید.
 ۲. برخی نوشته اند: در مدینه اتفاقی افتاد و آن اینکه؛ یکی از مسلمین به نام عمر بن امیه زمری، دو نفر از قبیله بنی عامر را کشته بود. پیامبر وساطت کردند تا جنگی شروع نشود؛ لذا ایشان با قبیله بنی عامر صحبت کردند تا به جای قصاص، عمر بن امیه زمری دیه بدهد. از طرفی هم وی سرمایه ای نداشت. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به وی فرمودند: قرض کن و دیه ات را بده و سپس از غنائمی که در جنگها بدست می آوری، قرض خود را ادا کن.
- خوب حالا وی باید از چه کسی قرض می کرد. طبیعتاً از یهودیان؛ چرا که آنها صاحبان سرمایه بودند. مسلمین که چیزی نداشتند. ولی کسی از یهودیان به وی چیزی نمی داد به دو جهت؛ یکی اینکه عمر بن امیه زمری، فرد سرشناسی نبود و دیگر اینکه آن دو نفری که کشته شده بودند از قبیله بنی عامر بودند که با یهودیان هم پیمان بودند. بنابراین از یهودیان کسی حاضر نمی شود به وی کمک کند؛ لذا خود رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند به خانه کعب بن اشرف که رئیس قبیله بنی نضیر بود و این زمانی بود که کعب قبلابا ابوسفیان قرار گذاشته بود که پیامبر را از بین ببرد.
- پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سوار بر مرکبی شدند و به خانه کعب رفتند و ضمانت عمر بن امیه زمری را کردند. کعب دید پیامبر تنها است و لذا فرصت را غنیمت شمرد برای به شهادت رساندن پیامبر. برای همین به پیامبر عرضه کرد شما وارد خانه شوید؛ من خواهم آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد خانه شدند و کعب هم رفت تا مقدمات کار قتل رسول اکرم را فراهم کند و عدّه ای را به کمک بطلبد.

وقتی ایشان وارد خانه شدند، جبرئیل نازل شد و قضیه را به اطلاع پیامبر رساند. ایشان هم قبل از برگشتن کعب از خانه خارج شدند و به مدینه برگشتند و مسلمین را از جریان مطلع ساختند و فرمودند: باید همین الآن این قبیله را محاصره کنیم. من یک نفر را می خواهم که برود و کعب را بکشد. فردی به نام محمد بن مسلمه انصاری که برادر رضاعی کعب بود و به وی هم خیلی نزدیک بود، بلند شد و عرضه داشت: ای رسول خدا از میان مسلمین من به کعب از همه نزدیکتر هستم، اجازه بدهید من این کار را انجام دهم. رسول اکرم فرمودند: درست است که می خواهی این کار را برای رضای خداوند متعال انجام دهی ولی از لحاظ اخلاقی درست نمی باشد. وی عرضه داشت: کس دیگری جز من نمی تواند این کار را انجام دهد الا اینکه از راه جنگ وارد شود.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به محمد بن مسلمه انصاری اجازه کشتن کعب را دادند. وی نیز نزد کعب رفت و به او گفت: بیا برویم نخلستان کارت دارم. وقتی به نخلستان رسیدند، محمد بن مسلمه، کعب را کشت. این خبر به یهودیان رسید و در پی انتقام از محمد برآمدند. در اینجا بود که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور دادند بنی نضیر را محاصره کنند و این کار را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) واگذار کردند و فرمودند: به ایشان بگو هر چه دارند بردارند، باید مدینه را ترک کنند و اگر قبول نکردند همه آنها را بکش.

مسلمین دور خانه های بنی نضیر را محاصره کردند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به بنی نضیر فرمودند: چون شما به ما خیانت کرده اید و رفته اید با ابوسفیان پیمان بسته اید و به همین خاطر کعب بن اشرف کشته شد، باید از اینجا بروید. آنها قبول نکردند و گفتند: ما خواهیم جنگید. حضرت دستور حمله دادند.

بنی نضیر در اطراف خانه هایشان، دیوار محکمی کشیده بودند و دور آن دیوار هم نخلهای زیادی کاشته بودند و لذا کار مسلمین خیلی مشکل شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور دادند نخلها را آتش بزنند. تا آتش شعله ور شد، یهودیان دنیا دوست و جان دوست قبول کردند که از مدینه بروند منتهی از پیامبر مهلت خواستند تا بتوانند مقدمات مسافرت را فراهم کنند و اموال و دارایی های خودشان را با خود ببرند.

در این شرایط بود که سرکرده منافقان مدینه، عبدالله بن اُبی با بنی نضیر مخفیانه جلسه ای ترتیب داد و به آنها گفت: چرا شرایط پیامبر را قبول کردید؟ شما مقاومت کنید، ما هم از پشت به مسلمین حمله خواهیم کرد و شما را نجات خواهیم داد.

یهودیان بر حسب تحریک عبدالله بن اُبی، مقاومت کردند و لذا دوباره جنگ شروع شد. دوباره رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور دادند باقیمانده نخلها را آتش بزنند. پس از اینکه نخلها تمام شد، مسلمین به پای دیوار رسیدند که خود یک مانع اساسی بود.

یهودیان دیدند مسلمین جدی هستند و از طرف دیگر، عبدالله بن اُبی هم به قول خود عمل نکرد لذا دوباره درخواست صلح کردند و از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امان خواستند. پیامبر به آنها امان داد. آنها گفتند: همان شرائط قبلی را قبول داریم. ولی پیامبر فرمودند: الآن دیگر قضیه فرق کرده است و به این سادگی نیست؛ به هیچ وجه حق ندارید جنسی را با خود ببرید. فقط دست زن و بچه هایتان را بگیرید و بروید. آنها دیدند خیلی کار سخت شد چند نفر را به وساطت پیش رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستادند تا اینکه ایشان در نهایت قبول کردند که هر خانواده فقط یک بار شتر با خود ببرد. و به این ترتیب بود که اولین حشر (کوچ کردن) در بین یهودیان اتفاق افتاد.

اکنون متن روایتی را که به این داستان اشاره دارد از تفسیر برهان می آوریم؛
 علی بن ابراهیم، قال: سبب ذلك أنه كان بالمدينة ثلاثة أبطن من اليهود: بنو النضير، و قريظة و قينقاع، و كان بينهم و بين رسول الله (صلى الله عليه و آله) عهد و مدة، فنقضوا عهدهم، و كان سبب ذلك من بنى النضير فى نقض عهدهم، أنه أتاهم رسول الله (صلى الله عليه و آله) يستسلفهم دية رجلين قتلهما رجل من أصحابه غيلة، يعنى يستقرض، و كان قصد كعب بن الأشرف فلما دخل على كعب قال: مرحبا يا أبا القاسم و أهلا، و قام كأنه يصنع له الطعام، و حدث نفسه بقتل رسول الله (صلى الله عليه و آله) و آله و سلم) و تتبع أصحابه، فنزل جبرئيل (عليه السلام) فأخبره بذلك.

فرجع رسول الله (صلى الله عليه و آله) إلى المدينة، و قال لمحمد بن مسلمة الأنصاري: «أذهب إلى بنى النضير، فأخبرهم أن الله عز و جل أخبرنى بما هممتم به من الغدر، فإما أن تخرجوا من بلادنا، و إما أن تأذنوا بحرب». فقالوا:

نخرج من بلادكم فبعث إليهم عبد الله بن اُبي، أن لا تخرجوا، و تقيموا و تنابذوا محمدا الحرب، فإنى أنصركم أنا و قومى و حلفائى، فإن خرجتم معكم، و لئن قاتلتم قاتلت معكم، فأقاموا و أصلحوا حصونهم و تهيئوا للقتال، و بعثوا إلى رسول الله (صلى الله عليه و آله): إنا لا نخرج فاصنع ما أنت صانع.

فقام رسول الله (صلى الله عليه و آله) و كبر و كبر أصحابه، و قال لأمير المؤمنين (عليه السلام): «تقدم الى بنى النضير» فأخذ أمير المؤمنين (عليه السلام) الراية و تقدم، و جاء رسول الله (صلى الله عليه و آله) و أحاط بحصنهم، و غدر [بهم] عبد الله بن اُبي.

و كان رسول الله (صلى الله عليه و آله) إذا ظهر بمقدم بيوتهم حصنوا ما يليهم و خربوا ما يليه، و كان الرجل منهم ممن كان له بيت حسن خربه، و قد كان رسول الله (صلى الله عليه و آله) أمر بقطع نخلمهم فجزعوا من ذلك، فقالوا: يا محمد، إن الله يأمرك بالفساد؟ إن كان لك هذا فخذوه، و إن كان لنا فلا تقطعه فلما كان بعد ذلك قالوا: يا محمد، نخرج من بلادك فأعطينا مالنا. فقال: «لا، و لكن تخرجون [و لكم ما حملت الإبل] فلم يقبلوا ذلك فبقوا أياما، ثم قالوا: نخرج و لنا ما حملت الإبل. قال: «لا و لكن تخرجون] و لا يحمل أحد منكم شيئا، فمن وجدنا معه شيئا قتلناه».

فخرجوا على ذلك، و وقع قوم منهم إلى فدك و وادي القرى، و خرج منهم قوم إلى الشام، فأنزل الله فيهم:

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى وَ مَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِيمَا عَابُوهُ مِنْ قَطْعِ النَّخْلِ: مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ إِلَى قَوْلِهِ: رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ.

و أنزل الله عليه في عبد الله بن أبي و أصحابه: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَ إِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ إِلَى قَوْلِهِ لَا يُنصَرُونَ ثم قال: كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَعْنِي بَنِي قَيْنِقَاعٍ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ، ثم ضرب في عبد الله بن أبي و بنى النضير مثلا، فقال: كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ. (البرهان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۳۳۳)

این بود خلاصه جریان قبیله بنی نضیر که دیدیم در این جریان هر دو نوع نفاق وجود دارد. هم نفاق بیرونی از سوی بنی نضیر و هم نفاق درونی از سوی عبدالله بن ابی.

دو قبیله دیگر، یعنی بنی قین قاع و بنی قریظه را هم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در جریان جنگ احزاب به همین کیفیت از مدینه خارج کردند. زیرا این قبایل با ایجاد نفاق در جامعه اسلامی، خطری جدی برای امنیت جامعه بودند و لذا می بینیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون اغماض با آنها برخورد کردند.